

فصل‌گرایی و دیدگاه پیش‌فرض جهت تبیین تجربه‌ی بصری^۱

فراز عطار^۲

دانشجوی دکتری مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران

چکیده

بنا به استدلال مارتین، فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض جهت تبیین تجربه‌ی بصری است. فصل‌گرایی در این استدلال، بر مفهوم تمیزناپذیری استوار است: یک رویداد یک تجربه‌ی بصری است اگر و تنها اگر در خلال درون‌نگری از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد. در نتیجه‌ی این استدلال نظریه‌های نوع مشترک به لحاظ معرفت‌شناختی غیرمحافظة‌کار هستند؛ چراکه به یک اصل معرفت-شناختی اساسی متعهد هستند. پس فصل‌گرایی، که به لحاظ معرفت‌شناختی محافظه‌کار است (به این اصل ملزم نیست)، دیدگاه پیش‌فرض است. به این استدلال نقدهایی وارد شده است. بنا به نقد اصلی، شرط تمیزناپذیری نه شرط لازم و نه شرط کافی برای تجربه‌ی بصری است. من به این نقد اصلی و نیز نقدهای دیگر خواهم پرداخت. با بررسی انتقادی آن‌ها و نیز پاسخ‌های مارتین، از این ادعا دفاع می‌کنم که استدلال مارتین در دفاع از ایده‌ی «فصل‌گرایی به مثابه‌ی دیدگاه پیش‌فرض» ناموفق است. یکی از دلایل اصلی برای این ادعا آن است که پاسخ‌های مارتین به نقد اصلی روشن و موجّه نیستند. پس تا زمان رفع ابهامات نمی‌توان تمیزناپذیری را شرط تجربه‌ی بصری دانست. هم‌چنین توضیح می‌دهم که استدلال مارتین، حتی اگر معتبر باشد، تنها نتیجه می‌دهد که نظریه‌های نوع مشترک دیدگاه پیش‌فرض نیستند، نه این‌که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است. برای آن‌که این استدلال به نتیجه‌ی دلخواه مارتین برسد، باید گام‌های دیگری برداشته شود. بنا به یک گام، باید نشان داده شود که دیدگاه دیگری نمی‌تواند دیدگاه پیش‌فرض باشد. نشان می‌دهم که تردیدهای قابل‌ملاحظه‌ای در این خصوص وجود دارد. به علاوه استدلال می‌کنم که فصل‌گرایی مبتنی بر مفهوم ترکیب فصلی متفاوت از فصل‌گرایی مبتنی بر مفهوم تمیزناپذیری است. این فصل‌گرایی متفاوت خود می‌تواند گزینه‌ای جایگزین برای دیدگاه پیش-فرض باشد.

کلیدواژه‌ها: تجربه‌ی بصری، فصل‌گرایی، دیدگاه پیش‌فرض، محافظه‌کاری معرفت‌شناختی، تمیزناپذیری.

۱. تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۶/۳؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۱/۶/۱۶

۲. پست الکترونیک: farazattar.attar@gmail.com

مقدمه

مارتین^۱ استدلال کرده است که فصل‌گرایی^۲ دیدگاه پیش‌فرض^۳ جهت تبیین تجربه‌ی بصری^۴ است.^۵ ابتدا توضیحی مختصر درباره‌ی این‌که منظور از دیدگاه پیش‌فرض و فصل‌گرایی چیست، داده می‌شود؛ سپس به فصل‌گرایی به‌مثابه‌ی دیدگاه پیش‌فرض می‌پردازیم. پس از این‌که طرح این ادعا روشن شد، استدلال مارتین در دفاع از این ادعا تبیین می‌شود. در ادامه برخی از نقدها را به این استدلال مرور، و در نهایت با بررسی انتقادی این نقدها سعی بر آن است یک جمع‌بندی انتقادی از وضعیت ادعای مارتین ارائه شود. به بیان روشن‌تر، مشخص شود که آیا فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است یا خیر؟

دیدگاه پیش‌فرض آن دیدگاهی است که یک نظریه از چشم‌انداز آن شروع به توضیح یک پدیده می‌کند. به بیان دیگر، دیدگاه پیش‌فرض نقطه‌ی عزیمت یک نظریه است. نظریه‌های با دیدگاه‌های پیش‌فرض متفاوت، ممکن است مسیرهای متفاوتی را جهت تبیین تجربه‌ی بصری پی بگیرند. با این حال هم‌چنین ممکن است که به‌رغم این تفاوت، به نتایج مشابه‌ای برسند. اساساً ممکن است که دو نظریه با دو دیدگاه پیش‌فرض ناسازگار، در نهایت به تبیین یکسانی از یک پدیده برسند؛ چرا که ممکن است یک یا هر دوی این نظریه‌ها در فرآیند تبیین مجبور به اصلاح یا حتی کنار گذاشتن بخشی از دیدگاه پیش‌فرض خود شوند.

اما چرا تعیین دیدگاه پیش‌فرض مناسب باید برای یک نظریه مهم باشد؟ چرا

1. Martin

2. Disjunctivism

3. Default view

4. Visual Experience

۵. با به کار بردن «تجربه‌ی بصری» یا «تجربه‌ی ادراک بصری» (Visual Perceptual Experience)

مفهومی کلی‌تر از ادراک بصری مطابق با واقع (Veridical Visual Perception) مد نظر است. این

مفهوم کلی‌تر هم‌چنین شامل مواردی است که تجربه‌ی بصری در دیدن جهان آن گونه که هست، توفیق نمی‌یابد.

هنگامی که یک نظریه می‌تواند در ادامه دیدگاه پیش‌فرض خود را تصحیح کند، ملزم به تشخیص دیدگاه پیش‌فرض درست است؟ اگر در نظر بگیریم که این پرسش‌ها معطوف به تجربه‌ی بصری هستند، آنگاه به نظر می‌توان به آن‌ها به دو صورت پاسخ داد. پاسخ اول آن است که دیدگاه پیش‌فرض در خصوص تجربه‌ی بصری باید به شهود متعارف ما از تجربه نزدیک باشد. از این رو، انتخاب دیدگاه پیش‌فرض مناسب سبب می‌شود تا نظریه بیش‌تر منطبق با شهود متعارف باشد. این امر مزیتی برای یک نظریه‌ی ادراک بصری است؛ چرا که به‌طور عمده این گونه انگاشته می‌شود که ما شهودی غنی از تجربه‌ی بصری خود داریم و یک نظریه‌ی صادق درباره‌ی ادراک بصری با شهود متعارف سازگار است. پاسخ دوم آن است که با اتخاذ یک دیدگاه پیش‌فرض، در عمل خود را ملزم به فرض‌ها یا پیش‌فرض‌هایی می‌کنیم. حال اگر این دیدگاه پیش‌فرض درست باشد، آنگاه نیازی به توجیه یا استدلال برای فرض‌های خود نداریم. بلکه نظریه‌ای که با آن مخالف است، باید برای رد آن استدلال کند.

بنابراین دیدگاه پیش‌فرض را می‌توان دیدگاهی دانست که گزاره‌های مناقشه‌برانگیز کم‌تری دارد. هرچه کم‌تر نیاز باشد تا برای اثبات ادعاهای یک دیدگاه اقدام شود، این دیدگاه گزینه‌ی مناسب‌تری برای انتخاب به عنوان دیدگاه پیش‌فرض است. دیدگاه پیش‌فرض می‌تواند نظریه‌ای حداقلی باشد که ادعاهای آن به‌طور عمده مورد توافق همگان است. این نظریه ادعاهایی کم‌تر سرکش یا افراطی دارد. در این راستا هر نظریه‌ای که ادعایی خلاف دیدگاه پیش‌فرض داشته باشد، باید آن را توجیه کند.

توضیحی کوتاه در مورد فصل‌گرایی این‌که: بنا بر فصل‌گرایی، تجربه‌ی ادراک بصری مطابق با واقع از نوع بنیادین مشابه با تجربه‌های بد نیست.^۱ منظور از تجربه‌های

۱. بنا به بیان مصطلح، فصل‌گرایی «فرض نوع مشترک» (Common Kind Assumption) را نمی‌پذیرد. فرض نوع مشترک، یعنی «هر نوع رویداد ذهنی‌ای که رخ می‌دهد وقتی یک شخص در حال ادراک مطابق با واقع یک منظره است [...] همان نوع رویداد می‌تواند رخ دهد خواه شخص در حال ادراک باشد خواه نه».

بد آن تجربه‌هایی است که پدیدارشناسی مشابه‌ای با تجربه‌ی ادراک بصری مطابق با واقع (یا تجربه‌ی خوب) دارند، اما اوضاع امور آن گونه که سوژه می‌بیند، با واقعیت مطابقت ندارد. کژنمایی^۱ و توهم^۲ نمونه‌هایی از تجربه‌های بد هستند.^۳ بنابر نوعی از فصل‌گرایی، عین واقع در جهان خارج ماده‌ی تشکیل‌دهنده‌ی تجربه‌ی ادراک بصری است، در حالی که به طبع این ادعا برای توهم نمی‌تواند صادق باشد. این نوع از فصل‌گرایی به واقع‌گرایی ساده‌باورانه^۴ اعتقاد دارد.^۵ البته به گونه‌ای شایع فصل‌گرایی مترادف با واقع‌گرایی ساده‌باورانه انگاشته می‌شود. با این حال باید در نظر داشت که فصل‌گرایی بدون الزام به واقع‌گرایی ساده‌باورانه ممکن است. از چهره‌های مطرح فصل‌گرایی می‌توان به هینتون^۶، اسنودان^۷، مک‌داول^۸ و مارتین اشاره کرد.^۹ لازم به ذکر است که فصل‌گرایی انواع

Martin, M. G. F., "The Limits of Self-Awareness", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009b, pp.273-274.

1. Illusion

2. Hallucination

۳. در کژنمایی، اگر به نظر بیاید که O ویژگی P را دارد، در واقع O ویژگی P را ندارد؛ در حالی که در توهم اگر به نظر بیاید که O ویژگی P را دارد، در واقع اساساً O در جهان خارج وجود ندارد. البته باید به این نکته اشاره کرد بین فصل‌گرایان در خصوص این‌که تجربه‌ی بد شامل کژنمایی هست یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. برخی کژنمایی را نیز تا درجه‌ای یک تجربه‌ی خوب به شمار می‌آورند.

4. Naïve realism

۵. تعریف دقیق واقع‌گرایی ساده‌باورانه چنین است: «[...] دست‌کم بعضی از ایزوذهای حسی ما عرضیه‌ی (Presentation) واقعیت‌های مستقل از تجربه هستند. [...] واقعیت مستقل از ذهن می‌تواند ماده‌ی تجربه‌ی حسی را شکل دهد. [...] که تجربه‌ی حسی ما از جهان، دست‌کم بخشی از آن، غیربازنمودی است.»

Ibid, pp.272-273.

6. Hinton

7. Snowdon

8. McDowell

9. See: Hinton, J. M., *Experiences: An Inquiry into Some Ambiguities*, Oxford, Clarendon Press, 1973; Idem, "Visual Experiences", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA: The MIT Press, 2009; Snowdon, P., "Perception, Vision and

گوناگونی دارد که بعضاً با یکدیگر ناسازگارند.

فصل‌گرایی به مثابه‌ی دیدگاه پیش‌فرض

بنا به ادعای مارتین، فصل‌گرایی نسبت به نظریه‌های رقیب (یعنی نظریه‌های غیرفصل-گرایانه)^۱ بیش‌تر منطبق با دیدگاه متعارف در خصوص تجربه‌ی بصری است. طبق این

Causation”, in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009a; Ibid, “The Objects of Perceptual Experiences”, in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009b; McDowell, J., “Criteria, Defeasibility and Knowledge”, *Proceeding of the British Academy*, 68, 1982; Martin, M. G. F., “The Transparency of Experience”, *Mind & Language*, 17(4), 2002; Idem, “On Being Alienated”, in Gendler, T. & J. Hawthorne (eds.), *Perceptual Experience*, Oxford, Oxford University Press, 2006; Idem, “The Reality of Appearances”, in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009a; Idem, “The Limits of Self-Awareness”.

۱. از جمله نظریه‌های رقیب (یا غیرفصل‌گرایانه) می‌توان به نظریه‌ی التفاتی (Intentional theory) و نظریه‌ی داده‌ی حسی (Sense-Datum Theory) اشاره کرد. نظریه‌ی التفاتی تجربه‌ی ادراک بصری را حالتی ذهنی می‌داند که ملتفت به یا درباره‌ی چیزی است. در این نظریه، محتوا (یا محتوای بازنمودی)، و نه عین واقع در جهان خارج، ماده‌ی تشکیل‌دهنده‌ی تجربه‌ی ادراک بصری است. تجربه‌ی بصری از طریق این محتوا معطوف به عین است. از آن‌جا که در این نظریه، تجربه‌ی ادراکی به نوعی جهان را بازنمایی می‌کند (اگرچه معطوف به یا درباره‌ی این بازنمایی نیست)، نظریه‌ی التفاتی گاه بازنمودگرایی (Representationalism) نیز نامیده می‌شود. در خصوص نظریه‌ی التفاتی می‌توان به عنوان نمونه به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

Searle, J., *Intentionality: An Essay in the Philosophy of Mind*, Cambridge, Cambridge University Press, 1983; Idem, *Seeing Things as They Are: A Theory of Perception*, Oxford, Oxford University Press, 2015; Siegel, *The Contents of Visual Experience*, New York, NY, Oxford University Press, 2010; Dretske, F., *Naturalizing the Mind*, Cambridge, MA: The MIT Press, 1995.

دیدگاه، نقطه‌ی عزیمت هر نظریه‌ی ادراک بصری باید هم‌راستا با این باور متعارف باشد که تجربه‌ی ادراکی من رابطه‌ی مستقیم من با جهان خارج است: «[...] رویکرد فصل-گرایانه به ادراک حسی نقطه‌ی شروع مناسبی برای هر بحثی پیرامون ماهیت تجربه‌ی ادراکی است. کلید این رویکرد توسل آن به عبارت‌بندی ادعاهای مربوط به تجربه به صورت فصلی نیست، بلکه در عوض توسل به ایده‌ی تمیزناپذیری^۱ در توضیح ادعاهایی است که درباره‌ی تجربه می‌پذیریم. اندیشه‌ی اصلی آن است که ما ایده‌ی تجربه‌ی حسی را این گونه که هست، درک می‌کنیم، در تقابل با ادراک حسی از طریق تشخیص این‌که چیزهایی هست که ما نمی‌توانیم درباره‌ی خودمان تنها از طریق تأمل روی موقعیت خود دریابیم. [...] به‌طور کلی یک محافظه‌کاری^۲ [=فروتی] مناسب درباره‌ی آن‌چه شخص درباره‌ی حالت تجربه‌ای خود می‌داند، یک نقطه‌ی شروع مناسب برای نظریه‌پردازی درباره‌ی تجربه‌ی حسی است. هر نظریه‌ای که فراتر از این محافظه‌کاری گام بردارد و ادعاهایی اساسی^۳ درباره‌ی ویژگی‌هایی بکند که تجربه‌های حسی دارند، نیاز دارد که این

هم‌چنین نظریه‌ی داده‌ی حسی آن نظریه‌ای است که عین تجربه‌ی ادراک بصری را داده‌ی حسی در نظر می‌گیرد. بنا به آن، تجربه‌ی ادراک بصری همان ادراک داده‌های حسی است، نه ادراک اشیاء خارجی‌ای که به‌طور متعارف متعلق ادراک بصری قرار می‌گیرند. به بیان دیگر، این نظریه «S به‌طور بصری O را درک می‌کند» را به صورت «S داده‌ی حسی D را دریافت یا درک می‌کند» تحلیل می‌کند. در این صورت‌بندی، داده‌ی حسی به‌طور عمده موجودی غیرفیزیکی دانسته می‌شود که وجودش وابسته به یک سوژه‌ی منحصره‌فرد است. هم‌اکنون این نظریه طرفداران کمی دارد، با این حال هم‌چنان می‌توان نمونه‌های متأخری را از این نظریه یافت.

Jackson, F., *Perception: A Representative Theory*, Cambridge, Cambridge University Press, 1977; Lowe, E. J., "Experience and its Objects", in T. Crane (ed.), *The Contents of Experience: Essays on Perception*, Cambridge, Cambridge University Press, 1992; Robinson, H., *Perception*, London, Routledge, 1994.

1. Indiscriminability
2. Modesty
3. Substantive

سرکشی^۱ را توجیه کند.^۲

در این نقل قول از مارتین، مفاهیم کلیدی این ادعا که «فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض برای تجربه‌ی بصری است» نمود می‌یابد: تمیزناپذیری، محافظه‌کاری و ادعاهای اساسی (یا به بیان دقیق‌تر، ادعاهای معرفت‌شناختی اساسی). مارتین با استفاده از این مفاهیم استدلال می‌کند که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است. این استدلال به‌طور خلاصه چنین است: فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض برای تبیین تجربه‌ی ادراک بصری است؛ چراکه این نظریه به نسبت نظریه‌های غیرفصل‌گرا محافظه‌کارتر است، یعنی به نسبت این نظریه‌های ادعاهای معرفت‌شناختی اساسی کم‌تری در خصوص قدرت تشخیص سوژه درباره‌ی تجربه‌ی خود دارد. بنابراین هر نظریه‌ای درباره‌ی تجربه‌ی بصری باید از فصل‌گرایی شروع کند.

استدلال مارتین در دفاع از این که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است

چنان‌که بیان شد یکی از مفاهیم کلیدی استدلال مارتین، تمیزناپذیری است. به بیانی روشن‌تر: تصور کنید که من یک درخت را با برگ‌های سبزرنگ پیش‌روی خود می‌بینم. هم‌چنین در نظر بگیرید که این تجربه‌ی بصری من مطابق با واقع است. به این ترتیب، در جهان خارج نیز درختی با برگ‌های سبزرنگ پیش‌رویم است. با این حال علی‌الأصول ممکن است که من همین تجربه‌ی بصری را داشته باشم، در حالی که هیچ درختی پیش‌رویم نباشد و نیز من از طریق درون‌نگری^۳ نتوانم تشخیص بدهم که این تجربه‌ی من متفاوت از آن تجربه‌ی مطابق با واقع است.^۴ این تجربه‌ی علی‌الأصول ممکن نمونه‌ای از

1. Boldness

2. Martin, "The Limits of Self-Awareness", p.272.

3. Introspection

۴. توضیحی در خصوص «درون‌نگری» این‌که: بنا به یک تعبیر در سنت فلسفی، درون‌نگری خود یک ادراک حسی تنها از نوع درونی است (این تعبیر هم‌سو با واژه‌شناسی این کلمه نیز هست: نگاه کردن به درون). با این حال درون‌نگری به‌کاررفته در این مقاله و نیز ادبیات این موضوع ملزم این تعبیر نیست. درون‌نگری در این جا تنها

یک توهم کامل^۱ است. توهم کامل تجربه‌ای است که از تجربه‌ی بصری مطابق با واقع تمیزناپذیر است، با این حال، برخلاف تجربه‌ی بصری مطابق با واقع، در آن هیچ ارتباط ادراکی با جهان خارج برقرار نمی‌شود.

با این تعریف از تمیزناپذیری^۲، بگذارید نگاهی به مفهوم تجربه‌ی بصری بیندازیم. مارتین تعریفی از این مفهوم ارائه می‌کند که به نظر طرفداران فرض نوع مشترک به آن معتقدند: «یک تجربه‌ی ادراکی نوعی رویداد است که ویژگی‌های متمایز خاص E_1 تا E_n را دارد. برای آن که این رویداد یک تجربه باشد، نه تنها داشتن این ویژگی‌ها ضروری و کافی است، بلکه، به علاوه، داشتن آن‌ها باید توسط سوژه‌ی تجربه قابل درون‌نگری باشد»^۳. حال مورد توهم کامل را در نظر بگیرید. در این مورد، سوژه هم وجود ویژگی‌های E_1 تا E_n را تشخیص می‌دهد و هم تشخیص این ویژگی‌ها، از آن‌جا که از طریق درون‌نگری است، مستقل از آن است که این رویداد یک ادراک بصری است یا نه. بنابراین بنا به دیدگاه طرفداران فرض نوع مشترک، سوژه‌ی توهم کامل هم این توانایی را دارد که نشانه‌های یک تجربه را تشخیص دهد و هم این‌که تشخیص او مستقل از شرایط ادراک است. بنابراین، «[...] این نظریه‌های، هنگامی که می‌خواهند توضیح دهند که چگونه به داشتن مفهوم تجربه‌ی حسی قابل به‌کارگیری از چشم‌انداز اول شخص رسیده‌اند، در اوصاف توانایی‌های معرفت‌شناختی سوژه‌ها غیرمحافظه‌کار هستند»^۴.

به تأمل متعارف اول‌شخص سوژه‌ی تجربه نسبت به تجربه‌ی خود اشاره دارد. آنچه شخص از طریق درون‌نگری کسب می‌کند، بی‌نیاز از واسطه‌های معرفتی مانند استنتاج از وقایع بیرونی است؛ گویی شخص به یافته‌های درون‌نگری خود بی‌واسطه آگاه است. در این تعبیر ضروری نیست که شخص به طور واقعی به یافته‌های درونی «نگاه کند».

1. Perfect hallucination

۲. تعریفی که مارتین از تمیزناپذیری ارائه می‌کند، چنین است: «یک موقعیت از موقعیت دیگر تمیزناپذیر است اگر برای سوژه ممکن نباشد که بداند این دو موقعیت در نوع متمایز هستند».

Martin, "The Limits of Self-Awareness", p.283.

3. Ibid, p.280.

4. Ibid.

در برابر این دیدگاه غیرمحافظة‌کار^۱، مارتین دیدگاه محافظه‌کار^۲ یا حداقلی^۳ را معرفی می‌کند: یک رویداد برای آن که یک تجربه‌ی بصری لحاظ شود، به برآورده شدن شرطی اضافه نیاز ندارد؛ به‌طور مشخص نیاز ندارد تا این رویداد ویژگی‌های خاصی را داشته باشد و سوژه آن‌ها را تشخیص دهد. بلکه یک رویداد یک تجربه‌ی بصری است، اگر و تنها اگر سوژه نتواند آن را در خلال درون‌نگری از یک ادراک بصری مطابق با واقع تمیز دهد. به بیان دیگر، همین که سوژه نتواند از طریق درون‌نگری تشخیص دهد که این رویداد یک تجربه‌ی ادراک بصری مطابق با واقع نیست، لازم و کافی است تا این رویداد یک تجربه‌ی بصری باشد، خواه این رویداد در واقع یک ادراک بصری مطابق با واقع باشد، خواه یک کژنمایی باشد یا خواه یک توهم. این تعریف از تجربه‌ی بصری محافظه‌کار است؛ چرا که موضعی متواضعانه نسبت به توانایی‌هایی معرفتی سوژه اتخاذ می‌کند. بنا نیست تا سوژه مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را در این رویداد تشخیص دهد، بلکه همین که نتواند آن را از یک تجربه‌ی مطابق با واقع تمیز دهد، کافی است. به این ترتیب، در خصوص توهم کامل دیگر نیاز نیست تا سوژه هنگام توهم تا این اندازه به لحاظ معرفتی توانا باشد تا ویژگی‌های معینی را در این رویداد تشخیص دهد؛ بلکه همین که توهم کامل از تجربه‌ی ادراک بصری مطابق با واقع نظیرش تمیزناپذیر است، برای آن که توهم کامل یک تجربه‌ی بصری باشد، کفایت می‌کند. پس با این دیدگاه محافظه‌کار، هم تجربه‌ی بصری بودن توهم کامل حفظ می‌شود و هم در قابلیت‌های معرفت‌شناختی سوژه‌ی توهم زیاده‌روی نمی‌شود.

تعریف مارتین از این دیدگاه محافظه‌کار یا حداقلی از تجربه‌ی بصری، در این نقل قول بسیار مورد استناد یافت می‌شود: «ما نیاز نداریم تا به دنبال مشخصات اضافه‌ای بگردیم تا به واسطه‌ی آن یک رویداد را یک تجربه از یک منظره از خیابان به‌شمار آوریم،

-
1. Immodest view
 2. Modest view
 3. Minimal

بلکه در عوض چیزی را به سادگی یک تجربه در نظر می‌گیریم که از ادراک حسی از آن منظره از خیابان تمیزناپذیر باشد. مطابق با این مفهوم، به هیچ چیز دیگری نیاز نیست تا چیزی یک تجربه باشد، به جز آن که این شرط معرفت‌شناختی را ارضاء کند. به جای این‌که به این [مفهوم غیرمحافظه‌کار] متوسل شویم که یک رویداد برای آن‌که تجربه باشد باید یک شرط اساسی^۱ را برآورده کند و افزون بر این به خود توانایی‌های شناختی‌ای را متّصف کنیم تا حضور این شرط اساسی را تشخیص دهیم، این [مفهوم محافظه‌کار] بر محدودیت‌های توانایی تشخیص و محدودیت‌های خودآگاهی^۲ تأکید می‌کند: یک رویداد یک تجربه از یک منظره از خیابان است تنها در موردی که از طریق درون‌نگری نتوان آن را از یک ادراک مطابق با واقع از آن خیابان به مثابه‌ی آن خیابان جدا کرد.^۳

به نظر مارتین، دیدگاه محافظه‌کار همه‌ی مواردی را که دیدگاه غیرمحافظه‌کار یک تجربه‌ی بصری لحاظ می‌کند، پوشش می‌دهد. از نظر دیدگاه غیرمحافظه‌کار هر رویدادی که ویژگی‌های E_1 تا E_n را داشته باشد، خواه ادراکی باشد خواه نه، یک تجربه‌ی بصری است. حال ادعا این است که دیدگاه محافظه‌کار نیز این رویداد را یک تجربه‌ی بصری به‌شمار می‌آورد. برای این ادعا می‌توان این‌گونه استدلال کرد: یک رویداد دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n یا ادراک مطابق با واقع است یا با واقع مغایرت دارد. حال، (۱) اگر این رویداد ادراک مطابق با واقع باشد، از آن‌جا که هر چیز از خودش تمیزناپذیر است، آنگاه این رویداد از ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر خواهد بود. در نتیجه در این حالت این رویداد یک تجربه‌ی بصری است. هم‌چنین، (۲) اگر این رویداد مطابق با واقع نباشد (به‌طور مثال، یک توهم باشد)، از آن‌جا که این رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را دارد و بنا به دیدگاه غیرمحافظه‌کار سوژه می‌تواند این ویژگی‌ها را تشخیص دهد، آنگاه این رویداد

1. Substantive condition

2. Self-awareness

۳. در واقع عنوان این مقاله‌ی مهم از مارتین، همین «محدودیت‌های خودآگاهی» (The Limits of Self-Awareness) است. Martin, "The Limits of Self-Awareness", pp.208-281.

نیز از ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر است؛ زیرا اگر این رویداد از ادراک مطابق با واقع تمیزپذیر باشد، آنگاه در واقع سوژه توانسته است تشخیص دهد که این رویداد یکی از ویژگی‌های E_1 تا E_n را ندارد یا دست‌کم یک ویژگی ناسازگار با آن را دارد. در نتیجه در این حالت نیز این رویداد یک تجربه‌ی بصری است.

بنابراین هر آن‌چه را که دیدگاه غیرمحافظه‌کار یک تجربه‌ی بصری به‌شمار می‌آورد، دیدگاه محافظه‌کار نیز یک تجربه‌ی بصری به‌شمار می‌آورد. به بیان دیگر، دیدگاه محافظه‌کار محدودکننده‌تر از دیدگاه غیرمحافظه‌کار نیست. اما در جهت عکس چطور؟ آیا هر آن‌چه را که دیدگاه محافظه‌کار یک تجربه‌ی بصری به‌شمار می‌آورد، دیدگاه غیرمحافظه‌کار نیز یک تجربه‌ی بصری به‌شمار می‌آورد؟ در واقع در این جهت است که دیدگاه غیرمحافظه‌کار، دیدگاه محافظه‌کار را متهم کند که بیش از اندازه پذیرا است؛ چرا که دیدگاه محافظه‌کار مواردی را تجربه به‌شمار می‌آورد، که بنا به دیدگاه غیرمحافظه‌کار تجربه نیستند. برای این‌که نقد روشن‌تر شود، شرط دیدگاه محافظه‌کار را برای تجربه‌ی بصری مرور می‌کنیم: یک رویداد یک تجربه‌ی بصری است، اگر و تنها اگر از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد. پس در این شرط علی‌الأصول ممکن است که یک رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را نداشته باشد، اما سوژه نتواند آن را از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیز دهد. در این صورت این رویداد بنا به دیدگاه محافظه‌کار یک تجربه‌ی بصری است، در حالی که دیدگاه غیرمحافظه‌کار آن را یک تجربه‌ی بصری به‌شمار نمی‌آورد.

اکنون آیا ممکن است که رویدادی ویژگی‌های E_1 تا E_n را نداشته باشد، اما از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد؟ در دیدگاه محافظه‌کار، حتی اگر یک رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را داشته باشد، نیازی نیست تا این ویژگی‌ها را به سوژه عرضه کند تا این رویداد تجربه‌ی بصری لحاظ شود. پس در این دیدگاه ممکن است که یک رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را نداشته باشد (یا این ویژگی‌ها را به سوژه عرضه نکند

یا سوژه آن‌ها را تشخیص ندهد)، اما این رویداد یک تجربه‌ی بصری باشد. به عنوان نمونه می‌توان مورد توهم کامل را در نظر گرفت. در توهم کامل ویژگی‌های پدیداری ساده‌باورانه‌ای^۱ که در تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع نیز حاضر است، حاضر است، اما در واقع حاضر نیست، بلکه تنها به نظر می‌رسد که حاضر است. حال اگر نه ویژگی‌های E_1 تا E_n ، بلکه این ویژگی‌های پدیداری ساده‌باورانه به سوژه‌ی توهم کامل عرضه شود، آنگاه به نظر می‌رسد که این ویژگی‌های پدیداری ساده‌باورانه، و نه ویژگی‌های E_1 تا E_n ، است که بین تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع و توهم کامل ارتباط برقرار می‌کنند. پس بنا به شهود متعارف ممکن است که در توهم کامل ویژگی‌های E_1 تا E_n به سوژه عرضه نشود، اما ویژگی‌های پدیداری ساده‌باورانه عرضه شود، و از این طریق این توهم کامل از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد. در این حالت این توهم کامل بنا به دیدگاه محافظه‌کار تجربه‌ی بصری است، اما بنا به دیدگاه غیرمحافظه‌کار، از آن‌جا که فاقد ویژگی‌های E_1 تا E_n است، تجربه‌ی بصری محسوب نمی‌شود.

پس اگر بنا به دیدگاه غیرمحافظه‌کار، دیدگاه محافظه‌کار بیش از اندازه پذیرا است، از چشم‌انداز شهود متعارف هم دیدگاه غیرمحافظه‌کار بیش از اندازه محدودکننده است.^۲ حتی اگر حضور ویژگی‌های E_1 تا E_n برای آن‌که یک رویداد تجربه‌ی بصری باشد، کافی باشد، باز دلیلی ارائه نشده است که این شرط ضروری است. در این حالت، اگر ممکن باشد که یک رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را نداشته باشد، اما از تجربه‌ی مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که شرط دیدگاه محافظه‌کار (اگرچه ممکن است کافی باشد) ضروری نیست.

حال می‌توان پرسید که شرط دیدگاه غیرمحافظه‌کار در چه صورت ضروری است؟ به اعتقاد مارتین، تنها در صورتی این شرط ضروری است که دیدگاه غیرمحافظه‌کار یک

1. Naïve phenomenal properties

2. Martin, "The Limits of Self-Awareness", p.282.

اصل معرفت‌شناختی اساسی^۱ را بپذیرد.^۲ به بیان دیگر، شرط دیدگاه غیرمحافظة کار تنها در صورتی ضروری است که ممکن نباشد که رویدادی فاقد ویژگی‌های E_1 تا E_n باشد و از تجربه‌ی مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد. رد این امکان به این معنا است که برای سوژه همواره ممکن است که یک رویداد فاقد ویژگی‌های E_1 تا E_n را از یک رویداد دارای E_1 تا E_n تمیز دهد. دیدگاه غیرمحافظة کار مجبور است تا این توانایی را به سوژه بدهد؛ چرا که در غیر این صورت ممکن است که رویدادی فاقد ویژگی‌های E_1 تا E_n (مانند تجربه‌ی توهم کامل) باشد که سوژه نتواند آن را از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع متناظرش تمیز دهد، که در نتیجه شرط دیدگاه غیرمحافظة کار غیرضروری خواهد شد. به بیان مارتین، «انکار این امکان که ممکن است ندانیم یک موقعیت که در نوع متمایز از یک رویداد با ویژگی‌های E_1 تا E_n است، [از آن رویداد] در نوع متمایز است، اظهار این ادعا است که برای هر موقعیت که در نوع متمایز از یک رویداد با ویژگی‌های E_1 تا E_n است، ممکن است بدانیم که [آن موقعیت از این رویداد] متمایز است».^۳

مارتین باور دارد که پذیرش این که برای سوژه همواره ممکن است که یک رویداد دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از یک رویداد فاقد این ویژگی‌ها تمیز دهد، مستلزم آن است که به سوژه «موقعیت معرفت‌شناختی ارجحیت‌یافته»^۴ اعطاء کنیم.^۵ اما چرا اتخاذ این موضع یک اصل معرفت‌شناختی ارجحیت‌یافته است؟ برای آن که سوژه نه تنها باید ویژگی‌های پدیداری را، هنگامی که حاضر هستند، به درستی تشخیص دهد، بلکه این ویژگی‌ها، هنگامی هم که حاضر نیستند، نباید او را به گونه‌ای گمراه کنند که به نظر او بیاید که آن ویژگی‌ها حاضر هستند. به‌طور مشخص، نه تنها حضور ویژگی‌ها، هنگامی که حاضر هستند، باید توسط سوژه تشخیص‌پذیر باشد، بلکه غیاب آن‌ها، هنگامی که

1. Substantive epistemic principle

2. Martin, "The Limits of Self-Awareness", p.282.

3. Ibid, p.283.

4. Privileged epistemic position

5. Ibid.

غایب هستند، باید توسط سوژه تشخیص‌پذیر باشد. پس همواره راهی هست تا سوژه بتواند تشخیص دهد که در حال تجربه کردن نیست، هرگاه که در حال تجربه کردن نیست. بنابراین دیدگاه غیرمحافظة‌کار نوعی خطاناپذیری بالقوه^۱ را برای سوژه نسبت به تجربه‌اش قائل است.^۲

بنابراین دیدگاه غیرمحافظة‌کار باید ادعاهای نظری بیش‌تری را نسبت به دیدگاه محافظه‌کار توجیه کند؛ چرا که دیدگاه محافظه‌کار، برخلاف دیدگاه غیرمحافظة‌کار، متعهد به پذیرش خطاناپذیری در خصوص امر ذهنی سوژه نیست. از این چشم‌انداز است که دیدگاه محافظه‌کار، دیدگاه پیش‌فرض است. به بیان مارتین، «... مادامی که تمرکزمان رو مفهوم تجربه‌ی حسی به‌طور کلی است، [مفهومی] که همه‌ی موارد ممکن از آن چه را که تجربه‌ی حسی ... به‌شمار می‌رود، پوشش می‌دهد، موضع پیش‌فرض ما باید فصل‌گرایانه باشد. منظور از این چیزی بیش از این موقعیتی نیست که از خلال درون‌نگری از یک ادراک مطابق با واقع ... تمیزناپذیر است».^۳

پیامد این نظر که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است

اگر استدلال مارتین درست باشد آنگاه نظریه‌ی فصل‌گرایی به نسبت نظریه‌ی التفاتی یا حتی نظریه‌ی داده‌ی حسی (یا آن گونه که مارتین خود همه‌ی این نظریه‌های رقیب را می‌نامد: «نظریه‌های نوع مشترک»^۴)، یعنی نظریه‌هایی که فرض نوع مشترک را می‌پذیرند محافظه‌کارتر است؛ چرا که متعهد به آن اصل معرفت‌شناختی اساسی نیست. از این رو است که فصل‌گرایی باید به عنوان دیدگاه پیش‌فرض اتخاذ شود. اما دیدگاه پیش‌فرض بودن فصل‌گرایی چه پیامدی دارد؟

1. Potential infallibility

2. Martin, "The Limits of Self-Awareness", p.283.

3. Ibid, p.284.

4. Common kind theories

پیامد اصلی آن است که از آن‌جا که نظریه‌های نوع مشترک، ادعاهای نظری بیش-تری دارند، وظیفه‌ی اثبات و توجیه این ادعاها بر دوش آن‌ها است، نه بر دوش فصل-گرایی. در گام نخست، این فصل‌گرایی نیست که باید رویکرد فصل‌گرایانه‌ی خود را اثبات کند، بلکه این نظریه‌های رقیب هستند تا باید نشان دهند که یا نظریه‌شان بیش از اندازه محدودکننده نیست یا باید ادعاهای معرفت‌شناختی‌شان را اثبات کنند.^۱ به‌طور خلاصه، در ابتدا اثبات مدعا با نظریه‌های رقیب فصل‌گرایی است. از این چشم‌انداز است که رویکرد فصل‌گرایانه نقطه‌ی شروع مناسبی برای یک نظریه در خصوص تجربه‌ی ادراک بصری است.

تاکنون دیدم که دیدگاه پیش‌فرض بودن فصل‌گرایی چه پیامدی دارد. در ادامه اشاره می‌شود که این ادعا به چه نتیجه‌ای نمی‌رسد. به‌طور مشخص، اگر فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض برای تبیین تجربه‌ی ادراک بصری باشد، آنگاه نتیجه نمی‌شود که نظریه‌های رقیب یا نظریه‌های نوع مشترک کاذب هستند. ممکن است این نظریه‌ها بتوانند به خوبی اصل معرفت‌شناختی اساسی را توجیه کنند. به هر حال انتخاب نقطه‌ی شروع به‌طور ضروری به صدق یا کذب یک نظریه منتهی نمی‌شود. همان‌گونه که بعضی از پژوهشگران اشاره کرده‌اند این استدلال مارتین، که برآمده از محافظه‌کاری معرفت-شناختی است، استراتژی به نسبت ضعیف در دفاع از فصل‌گرایی است؛ چرا که، حتی در صورت صدق، اظهار می‌کند که نقطه‌ی شروع یک نظریه درباره‌ی ادراک بصری باید فصل‌گرایی باشد، اما در خصوص موضع نهایی سخنی به میان نمی‌آورد.^۲ مناسب است که در سرتاسر این مقاله در ذهن داشته باشیم که این ادعا که نظریه‌های نوع مشترک باید برای اصل معرفت‌شناختی اساسی خود توجیه ارائه کنند، به هیچ وجه مستلزم این نیست

1. Martin, "The Limits of Self-Awareness", pp.283-284.

2. See: Byrne, A. & H. Logue, "Either/Or", in Haddock, A. & F. Macpherson (eds.), *Disjunctivism: Perception, Action, Knowledge*, Oxford, Oxford University Press, 2008, p.72.

که اساساً ممکن نیست تا برای این اصل توجیه ارائه شود یا این اصل کاذب است. به طور خلاصه، این که اثبات ادعا به عهده‌ی مدعی است، نتیجه نمی‌دهد که ادعا اثبات‌ناپذیر یا کاذب است.

نقدها به استدلال مارتین

پژوهشگرانی، چه در مقام توضیح و چه در مقام نقد، به این استدلال مارتین پرداخته‌اند. برخی تحت عنوان «دیدگاه پیش‌فرض» آن را بررسی کرده‌اند.^۱ برخی دیگر نیز عنوان «محافظه‌کاری»^۲ را برای آن به کار برده‌اند.^۳ چنان‌که در توضیح این استدلال روشن است، این دو اصطلاح تفاوتی بنیادینی با یکدیگر ندارند: فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض جهت تبیین تجربه‌ی ادراک بصری است؛ چراکه (دست‌کم نسبت به نظریه‌های رقیب) دیدگاه محافظه‌کار است.

در این بخش، ابتدا به یک خط انتقادی بسیار پرتکرار اشاره می‌شود. این خط انتقادی را می‌توان نقد اصلی نامید. بر اساس این نقد، شرط مارتین برای آن‌که یک رویداد یک تجربه‌ی بصری باشد، نه لازم و نه کافی است. و در ادامه به نقد برن و لاگ پرداخته می‌شود.^۴

الف) نقد اصلی

شرط مارتین برای تجربه‌ی بصری چنین است: یک رویداد یک تجربه‌ی بصری است اگر و تنها اگر در خلال درون‌نگری از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد. بنا به

1. See: Byrne & Logue, "Either/Or", p.72.

2. Modesty

3. See: Soteriou, "The Disjunctive Theory of Perception", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2016b; Fish, *Philosophy of Perception: A Contemporary Introduction*, Routledge, Taylor & Francis, 2010, pp.95-96.

4. Byrne & Logue, "Either/Or", pp.73-78.

نقد اصلی، شرط تمیزناپذیربودن از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع نه شرط لازم و نه شرط کافی برای آن است که یک رویداد یک تجربه‌ی بصری باشد. ابتدا به این ادعا که این شرط ضروری نیست، سپس به این که این شرط کافی نیست، می‌پردازیم.

بنا به ادعای اول از نقد اصلی، تمیزناپذیربودن از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع شرط ضروری نیست. به کلام دیگر، این شرط کاذب است: «اگر یک رویداد یک تجربه‌ی بصری باشد، آنگاه از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر است». این شرط کاذب است، چرا که ممکن است یک رویداد یک تجربه‌ی بصری باشد، اما از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزپذیر باشد. مارتین خود به یک نمونه از این رویداد اشاره کرده است.^۱ هم‌چنین سیگل^۲ نیز پیرامون آن بحث کرده و نمونه‌ای دیگر ارائه کرده است.^۳ این رویداد چنین است: شخصی را در نظر بگیرید که توهم آن را دارد که منظره‌ای ناممکن، مانند طراحی‌های اشرف^۴، را می‌بیند.^۵ این رویداد به روشنی یک تجربه‌ی بصری است، با این حال از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزپذیر است. در واقعیت مناظری ناممکن مانند طراحی‌های اشرف نیست. پس سوژه با درون‌نگری می‌تواند تشخیص دهد که این رویداد یک تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع نیست. در نتیجه بنا به شرط مارتین، این رویداد نباید یک تجربه‌ی بصری باشد، در حالی که بنا به شهود متعارف شخص تجربه‌ای از یک توهم بصری دارد.

بنا به ادعای دوم از نقد اصلی، تمیزناپذیربودن از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع

1. Martin, "The Limits of Self-Awareness", p.308.

2. Siegel

3. Siegel, S., "Indiscriminability and the Phenomenal", *Philosophical Studies*, 120, 2004, p.80.

4. Escher

۵. به طور مثال، در یکی از طراحی‌های اشرف راه‌پله‌ای تصویر شده است که هیچگاه به پایان نمی‌رسد. یک شخص چه بخواهد از این راه‌پله بالا برود یا پایین بیاید، باز به نقطه‌ی ابتدایی بازمی‌گردد. از این رو برای راه‌پله‌ی پیش‌روی او پایانی نیست. اشرف تکنیک پرسپکتیو را به گونه‌ای بدیع به‌کار برده است تا بتواند این موقعیت ناممکن را خلق کند. در مورد بالا نیاز است تا شخص در توهم خود شاهد چنین منظره‌ی ناممکنی باشد.

شرط کافی نیست. به کلام دیگر، این شرط کاذب است: «اگر یک رویداد از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد، آنگاه این رویداد یک تجربه‌ی بصری است». این شرط کاذب است، چراکه ممکن است یک رویداد از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد (سوژه نتواند آن را از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تشخیص دهد)، اما این رویداد یک تجربه‌ی بصری نباشد. مارتین خود به نمونه‌های از این رویداد اشاره کرده است.^۱ پژوهشگران دیگر نیز به این موارد اشاره و در این خصوص بحث کرده‌اند.^۲

برای نمونه: شخصی را در نظر بگیرید که به دلیل بی‌توجهی، عجله‌ی زیاد یا مصرف الکل قادر نیست تا رویداد ذهنی خود را از یک تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیز دهد (در واقع، قدرت تمیز از او گرفته شده است)، در این حالت از آن‌جا که این رویداد از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر است، یک تجربه‌ی بصری به‌شمار می‌آید، فارغ از آن که آن شخص در واقع در چه حالت ذهنی‌ای باشد (شخص می‌تواند حالات ذهنی گوناگون، به‌طور مشخص حالات غیرتجربه‌ای، داشته باشد، اما چون در این بازه قادر نیست تمیز دهد، همه‌ی آن‌ها بنا به شرط مارتین یک تجربه به‌شمار می‌روند).

نمونه‌ای دیگر: موجودی با قابلیت‌های شناختی کم (به‌طور مثال یک حیوان مانند

1. Martin, "On Being Alienated", pp.379-383; Idem, "The Limits of Self-Awareness", pp.303-309.

2. See: Siegel, "Indiscriminability and the Phenomenal", pp.97-98; Idem, "The Epistemic Conception of Hallucination", in Haddock, A. & F. Macpherson (eds.), *Disjunctivism: Perception, Action, Knowledge*, Oxford, Oxford University Press, 2008, pp.210-214; Hawthorne, J. & K. Kovakovich, "Disjunctivism", *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volumes*, 80, 2006, pp.164-167; Smith, A. D., "Disjunctivism and Discriminability", in Haddock, A. & F. Macpherson (eds.), *Disjunctivism: Perception, Action, Knowledge*, Oxford, Oxford University Press, 2008. See also: Byrne & Logue, "Either/Or", pp.74-75.

سگ، یا حتی یک انسان که قابلیت‌های شناختی خود را به‌طور دائم یا موقت به نحوی اساسی از دست داده است، مانند فردی که در کما است) را در نظر بگیرید که اساساً قوه‌ی تمیزدادن ندارد (تمیز دادن بنا به تصریح مارتین از سنخ قضاوت کردن است: قضاوت کردن در این خصوص که دو رویداد این‌همان نیستند).^۱ این موجود اگرچه قابلیت‌های شناختی سطح بالا مانند قضاوت کردن را ندارد، اما می‌توان تصدیق کرد که نوعی از حالات ذهنی را دارا است (به‌طور مشخص می‌توان تصدیق کرد که این موجود بتواند یک تجربه‌ی ادراکی داشته باشد). حال از آن‌جا که هر رویداد ذهنی این موجود از یک تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر است (این موجود نمی‌تواند آن‌ها را از یکدیگر تمیز دهد)، آنگاه هر یک از رویدادهای ذهنی او یک تجربه به‌شمار می‌رود، در حالی که به راحتی ممکن است که چنین نباشد. هم‌چنین سیگل درباره‌ی این نمونه استدلال کرده است که افزون بر این در این حالت، همه‌ی تجربه‌های این موجود به لحاظ پدیداری مشابه خواهند بود؛ چرا که همه‌ی آن‌ها از یکدیگر تمیزناپذیرند. بنابراین اگر این نقد اصلی کارا باشد، آنگاه شرط مارتین برای تجربه‌ی بصری، که جزء اصلی استدلال او در دفاع از محافظه‌کاری فصل‌گرایی است، مقبول نخواهد بود.

ب) نقد برن و لاگ

برن و لاگ برای بررسی استدلال مارتین یک صورت‌بندی از آن ارائه داده‌اند.^۲ در این صورت‌بندی از نمادگذاری‌های اختصاصی و به نسبت پیچیده استفاده شده است. برای تحلیل نقد، ابتدا صورت‌بندی نسخه‌ای ساده‌شده ارائه، سپس به نکات انتقادی اشاره می‌شود.

برن و لاگ شرط مارتین را برای تجربه‌ی بصری این‌گونه بیان کرده‌اند. (تجربه): در یک مورد مشخص، سوژه یک تجربه‌ی بصری دارد که گویی چنین و چنان است، اگر و

1. Martin, "The Limits of Self-Awareness", p.303.

2. Byrne & Logue, "Either/Or", pp.74-78.

تنها اگر سوژه از طریق درون‌نگری نتواند بداند که به‌طور مطابق با واقع درک نمی‌کند که چنین و چنان است. هم‌چنین مارتین معتقد بود که نظریه‌های نوع مشترک، متعهد به شروطی برای تجربه‌ی بصری هستند. برن و لاگ این شروط را این‌گونه بیان می‌کنند. (الف): در یک مورد مشخص، سوژه یک تجربه‌ی بصری دارد که گویی چنین و چنان است، اگر و تنها اگر سوژه رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر گذرانده باشد. (ب): در یک مورد مشخص، اگر سوژه رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر گذرانده باشد، آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر گذرانده است.

برن و لاگ اشاره می‌کنند که بنا به نظر مارتین، مفهوم (تجربه) هم مورد توافق فصل‌گرایی است و هم مورد توافق نظریه‌های نوع مشترک. پس یک نظریه نوع مشترک (تجربه) را می‌پذیرد. حال (تجربه) و (الف) نتیجه می‌دهد:

۱. در یک مورد مشخص، اگر سوژه رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر نگذرانده باشد، آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که این رویداد یک تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع نبوده است،
حال از شواهد متنی چنین برمی‌آید که:

۲. به‌طور ضروری موقعیتی که فاقد E_1 تا E_n است، از موقعیت دارای آن‌ها تمیزپذیر است،

۳. در یک مورد مشخص، اگر سوژه رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر نگذرانده باشد، آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که این رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را ندارد،

۴. چنین نیست که یک مورد مشخص باشد که در این مورد، رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n نباشد و سوژه از طریق درون‌نگری نتواند بداند که این رویداد دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n نیست، اگر و تنها اگر در هر موردی، اگر رویداد دارای ویژگی‌های

E_1 تا E_n نباشد آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که این رویداد این ویژگی‌ها را ندارد،

از این مقدمه‌ها، به‌طور مشخص‌تر مقدمه‌ی (ب) و (۳)، اصل معرفت‌شناختی اساسی نتیجه می‌شود:

۵. در یک مورد مشخص، اگر سوژه رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر گذرانده باشد، آنگاه سوژه با درون‌نگری می‌تواند بداند که این رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را دارد و اگر سوژه رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر نگذرانده باشد، آنگاه سوژه با درون‌نگری می‌تواند بداند که این رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را ندارد.

با این صورت‌بندی به نکات انتقادی برن و لاگ می‌پردازم.

نکته‌ی ۱: اگرچه استدلال مارتین به درستی نتیجه می‌دهد که نظریه‌های نوع مشترک، آن گونه که مارتین آن‌ها را توصیف کرده است (یعنی نظریه‌هایی ملزم به شروط (الف) و (ب))، متعهد به آن اصل معرفت‌شناختی اساسی هستند، اما این امر نتیجه نمی‌دهد که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است، بلکه تنها نشان می‌دهد که نظریه‌های رقیب بیش از اندازه سخت‌گیرانه تبیین شده‌اند. به بیان دیگر، نیازی نیست تا نظریه‌ی رقیب آن اندازه قوی تبیین شود که ملزم به آن اصل معرفت‌شناختی اساسی شود.

نکته‌ی ۲: در راستای نکته‌ی ۱، نظریه‌های رقیب می‌توانند شرط (الف) را، دست‌کم به شکل فروکاستی (در قالب یک شرط لازم و کافی) نپذیرند. با این حال این نکته، نقد اصلی مورد نظر ایشان نیست.

نکته‌ی ۳: در راستای نکته‌ی ۱، مارتین برای پذیرش شرط (ب) شواهد روشنی ارائه نکرده است.

نکته‌ی ۴: مقدمه‌ی ۳ از پذیرش (تجربه) نتیجه شده است، پس نظریه‌های رقیب می‌توانند با ردّ (تجربه) خود را ملزم به ۳ ندانند.

نکته ۵: (تجربه) خود مستلزم یک اصل معرفت‌شناختی اساسی معادل به صورت زیر است:

(۵)* در یک مورد مشخص، اگر سوژه تجربه نکند که چنین و چنان است، آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که در حال تجربه کردن چنین و چنان نیست. دلیل این‌که (۵)* بنا به (تجربه) صادق است، به این شرح است. مطابق با (تجربه)، در یک مورد مشخص، اگر سوژه یک تجربه‌ی بصری نداشته باشد که چنین و چنان است آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که به‌طور مطابق با واقع درک نمی‌کند که چنین و چنان است. از این‌که سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که به‌طور مطابق با واقع درک نمی‌کند که چنین و چنان است، می‌توان نتیجه گرفت که سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که در حال تجربه کردن نیست (به‌طور مثال، در حال تصور کردن است). زیرا اگر سوژه از طریق درون‌نگری نتواند بداند که در حال تجربه کردن نیست، آنگاه به دشواری می‌توان در نظر گرفت که از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که تجربه‌ی ادراکی مطابق با واقع ندارد. پس (۵)* صادق است. در نتیجه فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض نیست.

آیا فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض جهت تبیین تجربه‌ی بصری است؟

آیا فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است؟ یا این‌که باید نظریه‌ی التفاتی یا نظریه‌ی داده‌ی حسی را دیدگاه پیش‌فرض در نظر بگیریم؟ پژوهشگران به‌طور عمده، حتی منتقدان استدلال و رأی مارتین، ادعا ندارند که نظریه‌ی التفاتی یا نظریه‌ی داده‌ی حسی، یا به‌طور کلی نظریه‌های نوع مشترک، دیدگاه پیش‌فرض هستند.^۱ اگر این تحلیل مارتین را بپذیریم

۱. علیرغم این ادعا، سوتریو (Soteriou) بیان می‌کند که برخی استدلال کرده‌اند که دیدگاه نوع مشترک باید دیدگاه پیش‌فرض دانسته شود (Soteriou, M., *Disjunctivism*, New York, NY, (Routledge, 2016a, p.194). با این حال به نظرم استدلال این پژوهشگران نتیجه نمی‌دهد که دیدگاه نوع مشترک دیدگاه پیش‌فرض است، بلکه این نتیجه را در بردارد که دیدگاه نوع مشترک صادق است، یا بهترین

که نظریه‌های نوع مشترک به نوعی نظریه‌های-خطا هستند، آنگاه به دشواری می‌توانیم بپذیریم که نظریه‌ای دیدگاه پیش‌فرض باشد که باور دارد تجربه‌ی ادراکی آن گونه که در نگاه نخست می‌نماید، نیست (یعنی عین واقع در جهان خارج را به عنوان یک جزء دربر ندارد). آیا به سادگی می‌توان پذیرفت که برای تبیین تجربه‌ی ادراکی باید از این فرض شروع کنیم که جزء مقوم تجربه‌ی ادراکی ویژگی‌های بازنمودی یا داده‌ی حسی است، نه آن عین واقع در جهان خارج؟ به نظر می‌رسد که نظریه‌ی التفاتی یا نظریه‌ی داده‌ی حسی، یا به‌طور کلی نظریه‌های نوع مشترک، گزینه‌های مناسبی برای دیدگاه پیش‌فرض نیستند. پس در وهله‌ی اول این گونه می‌نماید که اگر نظریه‌ای، در بین نظریه‌های مورد بحث، بتواند دیدگاه پیش‌فرض باشد، آنگاه این نظریه باید فصل‌گرایی باشد. اما آیا انتخاب این نظریه به مثابه‌ی دیدگاه پیش‌فرض موجه است؟ مارتین برای توجیه این انتخاب استدلال کرده است. پس اگر بخواهیم به استدلال مارتین متوسل شویم، باید نقدهای ارائه‌شده را به‌طور مستقل بررسی کنیم.

بررسی انتقادی نقدها به استدلال مارتین

الف) بررسی نقد اصلی

تمیزناپذیر بودن یک رویداد از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع شرط لازم و کافی نیست تا آن رویداد یک تجربه‌ی بصری باشد. همان‌گونه که در بخش مرتبط اشاره شد، مارتین خود به ایراداتی از این دست عنایت داشته است.^۱ در این راستا، او تلاش کرده است تا

تبیین ممکن از تجربه‌ی ادراکی است؛ یا این نتیجه را دربردارد که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض نیست، نه این که این دیدگاه که ویژگی بنیادین مشترکی میان تجربه‌های خوب و بد هست، دیدگاه پیش‌فرض باشد.

See: Sturgeon, S., "Visual Experience", *Proceeding of the Aristotelian Society*, 98, 1998; Millar, A., "The Idea of Experience", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009.

1. Martin, "The Limits of Self-Awareness", pp.303-309; Idem, "On Being Alienated", pp.379-383.

راهکارهایی را برای پاسخ‌گویی بیابد. بگذارید به این راهکارها اشاراتی کوتاه بکنم. بنا بر یک نمونه از رویدادها (مورد توهم مناظر ناممکن)، شرط مارتین شرط ضروری برای تجربه‌ی بصری نیست. پاسخ مارتین، به بیان کوتاه، آن است که به جای آن که بگوییم تجربه‌ی کلّ این منظره از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزپذیر است، بگوییم این منظره از اجزایی تشکیل شده است که تجربه‌ی این اجزاء از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر است و از این رو یک تجربه به‌شمار می‌آید.^۱ البته چنان‌که مارتین خود بیان کرده است این پاسخ، بیش‌تر طرحی از یک راهکار نهایی است؛ چرا که در این پاسخ به جزئیات (به‌طور مثال، چگونگی ساخته شدن پدیدارشناسی کلّ منظره از ترکیب پدیدارشناسی اجزای سازنده) اشاره‌ای نشده است.^۲

همچنین بنا بر مثال‌هایی، شرط مارتین شرط کافی برای تجربه‌ی بصری نیست. پاسخ مارتین آن است که در خصوص این مثال‌ها باید شرط تمیزناپذیری را غیرشخصی^۳ در نظر بگیریم: «در پاسخ، ما باید به تفاوتی مهمی اشاره کنیم که بین تخصیص توانایی‌ها و ناتوانایی‌ها به یک فرد ویژه یا گروهی از افراد و تخصیص غیرشخصی‌تر این توانایی‌ها و ناتوانایی‌ها که به‌طور کلی به افراد مرتبط نیستند، وجود دارد».^۴ بنا به این مفهوم غیرشخصی از توانایی و ناتوانی، اگر یک رویداد برای یک شخص ویژه به دلیل بی‌توجهی، عجله‌ی زیاد یا مصرف‌الکل از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر است، آنگاه این به آن معنا نیست که این رویداد بی‌قید و شرط از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر است. تمیزناپذیری یک رویداد را از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع، نباید به معنای تمیزناپذیری برای یک شخص خاص و به صورت لحظه‌ای یا محلی در

1. Idem, "The Limits of Self-Awareness", pp.308-309.

۲. سیگل نیز این پاسخ را یک راهکار موقتی (Ad hoc) دانسته است.

Siegel, "Indiscriminability and the Phenomenal", p.110.

3. Impersonal

Martin, "The Limits of Self-Awareness", pp.303-304.

۴. تأکید از من است.

نظر گرفت. ناممکن بودن تمیزناپذیری نباید به محدودیت‌های یک سوژه یا مجموعه‌ای از سوژه‌ها معطوف باشد.^۱

با این حال این پاسخ خود با پرسش‌هایی روبه‌رو است. آیا مفهوم غیرشخصی را می‌توان برای مثال سوژه‌هایی با قابلیت‌های شناختی کم (مانند سگ) به کار برد؟ مارتین در جایی چنین کرده است: «پس این که یک سگ نمی‌تواند یک تجربه را از دیگری تمیز دهد، [این‌که] نمی‌تواند قضاوت کند که آن‌ها در کل این‌همان هستند یا از یکدیگر متمایزند، به این معنا نیست که ما [هم] نمی‌توانیم قضاوت کنیم ... که رویدادی هست که از یک تجربه‌ی دیگر متفاوت است یا نه».^۲ اما روشن نیست که چگونه می‌توان تمیزناپذیری یک رویداد از چشم‌انداز یک سگ را به تمیزناپذیری این رویداد از چشم‌انداز ما تعبیر کرد.^۳ افزون بر این پژوهشگرانی به نوبه‌ی خود به این راهکار اعتراض کرده‌اند.^۴ به‌طور مشخص، اسمیت^۵ استدلال کرده است که مثال‌های او برای عدم کفایت شرط مارتین (مانند رویاهای برآمده از هیپنوتیزم یا رویاهای آگاهانه^۶)، با تفکیک بین دو معنا از تمیزناپذیری (تمیزناپذیری محلی و تمیزناپذیری غیرشخصی) برطرف نمی‌شود؛ چرا که رویدادهای این مثال‌ها به معنایی غیرشخصی از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیرند، با این حال تجربه‌ی ادراکی نیستند (بلکه رویا هستند).^۷

1. Martin, "On Being Alienated", pp.380-383.

2. Idem, "The Limits of Self-Awareness", p.305.

۳. به نظر می‌رسد که مارتین خود اشاره کرده است که به‌کارگیری تمیزناپذیری غیرشخصی برای مواردی مانند Martin, "On Being Alienated", p.383. تجربه‌ی یک سگ ناشفاف است.

4. See: Siegel, "Indiscriminability and the Phenomenal", p.98; Idem, "The Epistemic Conception of Hallucination", pp.211-212.

5. Smith

6. Lucid dreams

۷. نیت شرح و نقد استدلال اسمیت نیست اما، با این حال به نظر ذکر این نکته ضروری می‌آید که مثال‌های مورد ارجاع اسمیت (مانند رویاهای آگاهانه: رویاهایی که در آن شخص آگاه است که خواب است و می‌تواند کم و بیش کنترلی روی رویدادهای خواب داشته باشد؛ پدیدارشناسی این رویاها آن اندازه غنی و کامل است که

حال آیا پاسخ‌های مارتین برای نقد اصلی مقبول است؟ یا باید به واسطه‌ی نقدها نتیجه بگیریم که شرط مارتین برای تجربه‌ی بصری دست‌کم یا شرط لازم یا شرط کافی نیست؟ واقعیت آن است که بحث پیرامون تمیزناپذیری و خصیصه‌ی پدیداری تجربه‌ی بصری بسیار مفصل‌تر از این اشارات کوتاه است (بررسی آن به پژوهش یا پژوهش‌های مستقلی نیاز دارد). افزون بر این، مفاهیم کلیدی راهکارهای مارتین، تمیزناپذیری اجزای سازنده‌ی منظره به جای تمیزناپذیری کل یک منظره و مفهوم تمیزناپذیری غیرشخصی، هنوز به اندازه‌ی کافی روشن و تبیین‌شده نیستند. بر عهده‌ی مارتین است تا جهت پیش‌برد بحث، از این مفاهیم قرائتی جامع و پذیرفتنی به دست دهد. بر این اساس، نمی‌توان در این جا به این پرسش‌ها پاسخی مشخص و قطعی داد.

با این حال در این خصوص تنها می‌توان به این ادعای حداقلی اکتفا کرد که: شرط مارتین برای تجربه‌ی بصری ادعایی مناقشه‌برانگیز است. به این ترتیب یک نظریه، تا زمانی که دلایل قانع‌کننده‌ی تکمیلی برای شرط مارتین ارائه شود، مجاز است تا نپذیرد که تمیزناپذیری از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع شرط لازم و کافی است تا یک رویداد یک تجربه‌ی بصری به‌شمار آید. بنابراین با عدم پذیرش این شرط، برای این نظریه الزامی نیست تا شرط خود را برای تجربه‌ی بصری به گونه‌ای ارائه کند تا این شرط با شرط مارتین هم‌مصادق شود. در این صورت استدلال مارتین دیگر کارا، و فصل‌گرایی مارتین دیدگاه پیش‌فرض نخواهد بود.

شخص را به یاد زندگی روزانه می‌اندازد) به‌طور عمده به موارد مناقشه‌برانگیز و تفسیربردار تجربه (تجربه به‌طور کلی، نه تجربه به معنای تجربه‌ی ادراکی) اشاره می‌کنند. پژوهش‌های علمی روی این تجربه‌ها همچنان ادامه دارد و نمی‌توان اظهار کرد که جامعه‌ی علمی روی تبیین آن‌ها اجماع کرده است. در کل می‌توان ادعا کرد که تفسیرهایی از این پدیده‌ها ممکن است با هدف اسمیت هم‌راستا نباشد.

Smith, "Disjunctivism and Discriminability", pp.187-191.

ب) بررسی نقد برن و لاگ

به‌نظر نکته‌ی انتقادی (۱) درست است. اگر استدلال مارتین معتبر باشد، آنگاه نتیجه می‌شود که نظریه‌های نوع مشترک، آن‌گونه که مارتین (به‌زعم برن و لاگ سخت‌گیرانه) تبیین کرده است، به یک اصل معرفت‌شناختی اساسی ملزم هستند، پس این نظریه‌های غیرمحافظة‌کارند، از این رو دیدگاه پیش‌فرض نیستند. این نتیجه به‌طور منطقی نشان نمی‌دهد که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است. البته مارتین نشان داده است که فصل‌گرایی به آن اصل معرفت‌شناختی اساسی ملزم نیست، اما این به آن معنا نیست که فصل‌گرایی به هیچ ادعای معرفت‌شناختی اساسی‌ای ملزم نیست. همچنین این به آن معنا نیست که تنها فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است (ممکن است نظریه‌ای به آن اصل متعهد نباشد، با این حال همان فصل‌گرایی مارتین نباشد). آن‌چه در خصوص نکته‌ی (۱) می‌توان بیان کرد آن است که فصل‌گرایی نسبت به نظریه‌های نوع مشترک، ناظر به ائتلاف نوعی خطاناپذیری به سوژه‌ی تجربه، محافظه‌کارتر است، و نسبت به این نظریه‌های گزینه‌ی بهتری برای انتخاب به عنوان دیدگاه پیش‌فرض است. از این ادعا نتیجه نمی‌شود که فصل‌گرایی بی‌هیچ قید و شرطی دیدگاه پیش‌فرض است (به این موضوع در ادامه بازخواهیم گشت).

با آن‌که برن و لاگ نکته‌ی (۲) را موضوع مدّ نظرشان ندانسته‌اند، با این حال به‌نظر حائز نکته‌ای کلیدی است. بنا به آن، ممکن است نظریه‌ای تجربه‌ی بصری را رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n بداند، اما به (الف) متعهد نباشد. به بیان دیگر، این نظریه در عین حال که تجربه‌ی بصری را دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n می‌داند، اما باور ندارد که داشتن این ویژگی‌ها شرط لازم و کافی برای تجربه‌ی بصری است. در این صورت، اگرچه ویژگی‌هایی بین تجربه‌ی خوب و تجربه‌ی بد مشترک است (چراکه به هر حال هر دو یک تجربه‌ی بصری هستند)، اما چنین نیست که بتوان تجربه‌ی بصری را به این ویژگی‌ها فروکاست. اگرچه این امکان وجود دارد، با این حال به‌نظر می‌آید که همه‌ی

نظریه پردازان نظریه‌ی نوع مشترک چنین نمی‌اندیشیند. به عنوان نمونه، به نظر سیگل با کلیت (الف) مشکلی ندارد.^۱ به طور کلی می‌توان ادعا کرد که اگر نظریه‌ای قائل با عنصری مشترک بین تجربه‌های خوب و بد باشد و با این حال تجربه را به این عنصر مشترک فرونگاهد، آنگاه می‌تواند با ردّ (الف) استدلال مارتین را بی‌اثر کند.^۲

در خصوص نکته‌ی (۳)، مارتین می‌تواند با ارائه‌ی شواهد و دلایل تکمیلی این نقص را برطرف کند. نکته‌ی (۴) نیز در واقع همان نقد اصلی است، که بیش از این به آن نمی‌پردازم. در نهایت به نکته‌ی (۵) می‌رسیم. این نکته با نکته‌ی (۱) مرتبط است. در آن نشان داده شده است که فصل‌گرایی نیز به اصلی اساسی متعهد است: اگر سوژه در حال تجربه کردن نباشد، آنگاه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که در حال تجربه کردن نیست. بنابراین اگر سوژه در حال تجربه کردن نباشد، آنگاه درون‌نگری او به نحو خطاناپذیری تشخیص می‌دهد که رویدادی که او از سر گذرانده است، یک تجربه‌ی بصری نیست. در این صورت فصل‌گرایی نیز به نظر نوعی از خطاناپذیری را برای سوژه قائل شده است.

در خصوص این ادعا می‌توان به دو نکته اشاره کرد. نخست آن‌که، این ادعا صادق است اگر این مقدمه صادق باشد: اگر سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع ندارد، آنگاه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که تجربه ندارد. اما آیا این مقدمه به‌طور ضروری صادق است؟ به نظر می‌رسد که توجیه برن و لاگ برای صدق این مقدمه این است: این مقدمه صادق است، زیرا به دشواری می‌توان دریافت^۳ که چگونه اگر سوژه از طریق درون‌نگری نتواند بداند که در حال تجربه کردن نیست، آنگاه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که تجربه‌ی ادراکی مطابق با واقع ندارد.

Siegel, *The Contents of Visual Experience*.

۱. هم‌چنین رجوع کنید به:

۲. چنان‌که بیان شد، و به نظر می‌توان بر آن تأکید کرد، امکان این نوع از نظریه هست، اما دست‌کم نمونه‌ای از این نظریه را نیافته‌ام.

اما این دشواری دلیلی برای صدق ضروری این مقدمه نیست. در شرط مارتین، این توانایی به سوژه داده شده است که یک رویداد را از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیز دهد. اما آیا این توانایی همان است که سوژه بتواند یک رویداد را از تجربه تمیز دهد؟ در حالت کلی، نه. در نظر بگیرید که یک شخص در حالت تصور کردن است. هم‌چنین این شخص می‌تواند هر رویداد را از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیز دهد. در این صورت این شخص می‌تواند از طریق درون‌نگری بداند که این رویداد تصور کردن یک تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع نیست. اما آیا به این شکل ضروری است که بداند که این رویداد یک توهم نیست؟ به راحتی ممکن است که شخص بتواند تصور را از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیز دهد، اما نتواند آن را از توهم تمیز دهد. پس اگر توهم را نیز یک تجربه در نظر بگیریم، آنگاه ممکن است که سوژه توانایی تمیز دادن یک رویداد را از نوعی از تجربه داشته باشد، در حالی که نتواند این رویداد را از نوعی دیگر از تجربه تمیز دهد.

اما این پایان بحث نیست. از نظر مارتین، هر توهمی یک تجربه‌ی بصری نیست. بلکه بنا به شرط او، تنها توهمی یک تجربه‌ی بصری است که از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد. پس برای آن که مثال بالا هم‌چنان کارا باشد، باید این گونه پرسیم: آیا ممکن است که شخص بتواند تصور را از یک تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیز دهد، اما نتواند آن را از توهم تمیزناپذیر از آن تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیز دهد؟ باز بله. اگر عدم تعدی تمیزناپذیری^۱ را بپذیریم،^۲ آنگاه ممکن است که تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع از توهم تمیزناپذیر باشد و توهم نیز از تصور تمیزناپذیر باشد، اما بتوان

1. Non-transitivity of discriminability

۲. پذیرش عدم تعدی تمیزناپذیری چندان عجیب نیست. به طور مثال، این عدم تعدی در خصوص تشخیص طیف رنگی قابل مشاهده است. فرض کنید از رنگ قرمز سه طیف نزدیک به هم داریم. قرمز (۱) از قرمز (۲) تمیزناپذیر است و قرمز (۲) از قرمز (۳) تمیزناپذیر است، با این حال ممکن است که قرمز (۱) از قرمز (۳) (که میان آن‌ها قرمز (۲) قرار دارد) تمیزپذیر باشد.

تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع را از تصور تمیز داد. به بیان دیگر، اگرچه تصور در ارتباط با توهم از آن تمیزناپذیر است، اما ممکن است که این تصور در ارتباط با تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع از آن تمیزپذیر باشد. پس ممکن است که شخص بتواند از طریق درون‌نگری یک رویداد را از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیز دهد، اما نتواند آن را از تجربه‌ی توهم تمیز دهد. پس ضرورتاً چنین نیست که اگر سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع ندارد، آنگاه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که تجربه ندارد.

نکته‌ی دوم آن است که آیا (۵)* به همان اندازه‌ی آن اصل معرفت‌شناختی اساسی، اساسی است؟ بنا به (۵)*، اگر سوژه در حال تجربه کردن نباشد، آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که در حال تجربه کردن نیست. اما بنا به آن اصل معرفت-شناختی اساسی، اگر سوژه رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر گذرانده باشد، آنگاه سوژه با درون‌نگری می‌تواند بداند که این رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را دارد و اگر سوژه رویدادی دارای ویژگی‌های E_1 تا E_n را از سر نگذرانده باشد، آنگاه سوژه با درون‌نگری می‌تواند بداند که این رویداد ویژگی‌های E_1 تا E_n را ندارد. به نظر می‌رسد که ادعای دوم اساسی‌تر است.

ادعای (۵)* تنها معطوف به مواقعی است که سوژه در حال تجربه کردن نباشد. این ادعا در خصوص مواقعی که سوژه در حال تجربه کردن باشد، موضعی مشخص اتخاذ نکرده است. به بیان دیگر، نه از شرط مارتین و نه از (۵)* نتیجه نمی‌شود که اگر سوژه در حال تجربه کردن باشد، آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری می‌تواند بداند که در حال تجربه کردن است. بنابراین اگرچه بنا به (۵)* نوعی از خطاناپذیری به سوژه اعطاء می‌شود، اما این خطاناپذیری تنها ناظر به مواقعی است که سوژه در حال تجربه کردن نباشد. اگر سوژه رویدادی را از سر می‌گذراند که تجربه نیست، آنگاه سوژه از طریق درون‌نگری به نحو خطاناپذیری می‌تواند تشخیص دهد که این رویداد تجربه نیست. اما اگر سوژه

رویدادی را از سر می‌گذرانند که تجربه است، آنگاه چنین نیست که سوژه از طریق درون-نگری به نحو خطاناپذیری می‌تواند تشخیص دهد که این رویداد تجربه است. به این ترتیب، خطاناپذیری سوژه یک‌سویه است: سوژه تنها در صورت عدم رخداد تجربه در تشخیص تجربه خطاناپذیر است.

اما بنا به آن اصل معرفت‌شناختی اساسی، خطاناپذیری سوژه دوسویه است: سوژه هم هنگام رخداد رویداد با ویژگی‌های E_1 تا E_n در تشخیص حضور آن‌ها خطاناپذیر است و هم هنگام رخداد رویدادی فاقد این ویژگی‌ها در تشخیص غیاب آن‌ها خطاناپذیر است. خطاناپذیری سوژه در این حالت هم معطوف به رخداد رویدادی دارای این ویژگی‌ها و هم معطوف به رخداد رویدادی فاقد آن‌ها است. در این موقعیت در تخمین توانایی‌های درون‌نگری سوژه بیش‌تر زیاده‌روی شده است، به گونه‌ای که می‌توان تشخیص تجربه بودن یک رویداد را توسط سوژه از طریق درون‌نگری در هر حال خطاناپذیر دانست؛ در حالی که بنا به (۵)* چنین نیست.

هم‌چنین می‌توان پرسید که آیا توانایی تشخیص ویژگی‌های یک رویداد و توانایی تشخیص تجربه بودن یک رویداد از لحاظ شناختی^۱ و معرفت‌شناختی^۲ هم‌وزن است؟ به‌نظر نمی‌رسد که چنین باشد. این‌که سوژه بتواند ویژگی‌های اساسی یک رویداد و از این طریق تجربه بودن آن را تشخیص دهد، به توانایی‌های بیش‌تری نیاز است تا این‌که سوژه به سادگی تشخیص دهد که این رویداد تجربه است یا نه. این‌که سوژه می‌تواند تشخیص دهد که یک رویداد تجربه است، به‌طور ضروری نتیجه نمی‌دهد که سوژه می‌تواند ویژگی‌های اساسی آن را تشخیص دهد.

شخصی که صرفاً به سادگی تشخیص می‌دهد که یک رویداد تجربه است یا نه، نمی‌تواند دلیلی برای توجیه تشخیص خود بیاورد، اما شخصی که ویژگی‌های یک رویداد را تشخیص و سپس حکم می‌دهد که این رویداد تجربه است یا نه، دلیلی برای توجیه

-
1. Cognitively
 2. Epistemologically

تشخیص خود دارد: یک رویداد تجربه است، زیرا ویژگی‌های E_1 تا E_n را دارد و یک رویداد تجربه نیست، زیرا فاقد این ویژگی‌ها است. پس موقعیت معرفت‌شناختی صرف تشخیص تجربه و تشخیص ویژگی‌های یک رویداد متفاوت است. اگر سوژه در موقعیت دوم باشد، آنگاه قابلیت‌های معرفت‌شناختی بیش‌تری دارد.

هم‌چنین این دو موقعیت می‌توانند به لحاظ شناختی نیز متفاوت باشند. سوژه‌ای را در نظر بگیرید که صرفاً به سادگی تشخیص می‌دهد که یک رویداد تجربه است یا نه. حتی فرض کنید که تشخیص تجربه بودن یک رویداد تنها از طریق تشخیص ویژگی‌های آن رویداد صورت بگیرد. در این حالت، ممکن است که تشخیص این ویژگی‌ها، برای سوژه‌ای که صرفاً به سادگی تجربه بودن یک رویداد را تشخیص می‌دهد، در لایه‌های پایین‌تر شناختی او (به‌طور مثال، توسط شبکه‌های عصبی او) صورت بگیرد؛ به‌طور مشخص در لایه‌هایی که آگاهی این شخص به آن دسترسی ندارد. بنابراین در این حالت اگرچه تشخیص ویژگی‌های یک رویداد محقق می‌شود، اما درون‌نگری شخص این ویژگی‌ها را آشکار نمی‌کند، بلکه درون‌نگری او تنها به نتیجه‌ی تشخیص و مقایسه‌ی این ویژگی‌ها آگاه است. در سوی مقابل، برای شخصی که از طریق درون‌نگری این ویژگی‌ها را تشخیص می‌دهد، این گونه در نظر گرفته شده است که تشخیص و مقایسه‌ی ویژگی‌ها در لایه‌های بالاتر شناختی او (به‌طور مثال، در تجربه‌ی آگاهانه‌ی او) صورت می‌گیرد. بنابراین ادعای این دو موقعیت به لحاظ شناختی هم‌سان نیست: در موقعیت دوم (موقعیتی که شخص از طریق درون‌نگری ویژگی‌ها را تشخیص می‌دهد) برای آگاهی و درون‌نگری سوژه حوزه‌ی وسیع‌تری در نظر گرفته شده است.

بنابراین اگر نکته‌ی دوم من صادق باشد، آنگاه، حتی اگر ادعای برن و لاگ صادق باشد که شرط مارتین برای تجربه به اصل معرفت‌شناختی اساسی دیگری مانند (۵)* ملزم است، باز می‌توان به نحو قانع‌کننده‌ای ادعا کرد که (۵)* به اندازه‌ی آن اصل معرفت‌شناختی اساسی مورد بحث، ادعایی اساسی نیست. پس فصل‌گرایی مارتین هم-

چنان نسبت به نظریه‌های نوع مشترک محافظه‌کارتر است، از این رو گزینه‌ی مناسب‌تری برای انتخاب به عنوان دیدگاه پیش‌فرض است.

جمع‌بندی از بررسی انتقادی نقدها

حال به عنوان جمع‌بندی می‌توان پرسید که آیا این نقدها، استدلال مارتین را خدشه‌دار می‌کنند؟ با توجه به بررسی انتقادی این نقدها، به نظر می‌آید می‌توان بیان کرد که بعضی از این نقدها (به‌طور مثال، نقد اصلی و مباحث پیرامون آن) نشان می‌دهند که استدلال مارتین اگر بخواهد کارا باشد، باید تبیین‌های قانع‌کننده‌تری از بعضی از مفاهیم خود ارائه کند؛ به عنوان نمونه مارتین باید مفهوم غیرشخصی بودن را آن گونه روشن کند که پاسخ مناسبی به اعتراض‌ها باشد. پس می‌توان ادعا کرد که استدلال مارتین، دست‌کم تا زمان این روشن‌سازی‌های تکمیلی، در دفاع از فصل‌گرایی به عنوان دیدگاه پیش‌فرض توفیق ندارد.

هم‌چنین می‌توان به موضوعی اساسی پیرامون استدلال مارتین اشاره کرد (این موضوع در واقع بسط نکته‌ی انتقادی (۱) متعلق به برن و لاگ است): استدلال مارتین، حتی اگر به نحوی کاملاً قانع‌کننده بازسازی شود، به‌طور دقیق چه نتیجه‌ای را دربردارد؟ مارتین ادعا می‌کند که این استدلال نتیجه می‌دهد که موضع یا دیدگاه پیش‌فرض باید فصل‌گرایانه باشد.^۱ چنان‌که بررسی شد، یک نقد آن است که این استدلال بیش‌تر از آن که به این نتیجه‌ی دلخواه مارتین برسد، نتیجه می‌دهد که نظریه‌های رقیب، آن گونه که مارتین آن‌ها را تبیین کرده است، دیدگاه پیش‌فرض نیستند.^۲ برای آن‌که این استدلال به نتیجه‌ی دلخواه او برسد، دست‌کم باید (۱) فصل‌گرایی خود به هیچ اصل معرفت‌شناختی

1. Martin, "The Limits of Self-Awareness", p.284.

۲. این نقد را می‌توان به شکلی دیگر نیز توضیح داد. نظریه‌های رقیب تنها آن نظریه‌هایی نیستند که مارتین تبیینی از آن‌ها به دست داده است. مارتین نظریه‌های رقیب خود را ملزم به شروط بسیار قوی توصیف می‌کند، در حالی که ضروری نیست تا هر نظریه‌ی رقیبی ملزم به این شروط باشد.

اساسی ملزم نباشد، ۲) هیچ نظریه‌ی دیگری نباشد که به اصل معرفت‌شناختی اساسی‌ای ملزم نباشد (نظریه‌ی محافظه‌کار دیگری نباشد). مارتین توضیحات مستقلی درباره‌ی این دو فرض ارائه نکرده است، پس روشن نیست که چگونه می‌توان از «نظریه‌های نوع مشترک دیدگاه پیش فرض نیستند» به «فصل‌گرایی دیدگاه پیش فرض است» رسید.

برن و لاگ ناظر به فرض (۱) استدلال کردند که فصل‌گرایی نیز به یک اصل معرفت‌شناختی اساسی ملزم است. با این حال نشان داده شد که الف) این استدلال معتبر نیست، ب) حتی اگر معتبر باشد، باز ادعای اساسی فصل‌گرایی نسبت به ادعای اساسی نظریه‌های نوع مشترک کم‌تر اساسی است. پس می‌توان هم‌چنان باور داشت که فصل‌گرایی خود به اصل معرفت‌شناختی اساسی‌ای ملزم نیست. اما از فرض (۲) نیز می‌توان دفاع کرد؟ به نظر می‌رسد مارتین نظریه‌های در خصوص تجربه‌ی ادراکی را یا فصل‌گرا می‌داند یا نوع مشترک. پس از آن‌جا که نظریه‌های نوع مشترک به یک اصل معرفت‌شناختی اساسی معتقد هستند، در حالی که فصل‌گرایی نیست، پس نظریه‌های نوع مشترک دیدگاه پیش فرض نیستند و فصل‌گرایی دیدگاه پیش فرض است. مارتین برای این ادعا می‌تواند این‌گونه دلیل بیاورد: هر نظریه درباره‌ی تجربه‌ی ادراکی یا باور دارد که تجربه‌ی خوب و تجربه‌ی بد از نوع مشترک هستند یا نه (یعنی، مورد سومی نیست)، بنابراین هر نظریه درباره‌ی تجربه‌ی ادراکی یا نوع مشترک است یا فصل‌گرا.

اما به نظر فرض (۲) صحیح نیست. برای این ادعا می‌توان دو دلیل ارائه کرد. دلیل نخست آن‌که فصل‌گرایی و نظریه‌های نوع مشترک، آن‌گونه که در دلیل بالا توصیف شده است، با مرزی مشخص و قاطع از یکدیگر تفکیک نشده‌اند، و چنین نیست که این دو نوع نظریه به‌طور دقیق نقیض یکدیگر باشند. در بین این دو نوع نظریه، نسخه‌هایی مصالحه‌جو نیز هست.^۱ بنا به نمونه‌هایی از نظریه‌های، تجربه‌ی خوب و تجربه‌ی بد از

۱. به طور مثال، به نظر می‌رسد مک‌داول نظریه‌ای سازگار با هر دو نوع نظریه ارائه می‌دهد. او باور دارد که رابطه‌ی این دو نوع نظریه‌ی ادراکی به واسطه‌ی محتوای آن حاصل می‌شود؛ به بیان دیگر، تجربه‌ی ادراکی محتوا دارد

منظری مشخص ویژگی‌های مشترکی دارند (به‌طور مثال، هر دو از محتوای بازنمودی تشکیل شده‌اند)، با این حال از منظری دیگر تفاوت‌هایی بنیادین با یکدیگر دارند (به‌طور مثال، موقعیت معرفت‌شناختی سوژه هنگام بهره‌مندی از آن‌ها متفاوت است). پس چنین نیست که هر نظریه درباره‌ی تجربه‌ی ادراکی یا تجربه‌ی خوب و تجربه‌ی بد را از نوع مشترک می‌داند یا نه.

دلیل دوم ناظر بر این پرسش است که منظور مارتین از «فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است» کدام فصل‌گرایی است؟ به‌نظر این پرسش بسیار کلیدی است. ما مفهومی شناخته‌شده از فصل‌گرایی در دست داریم که عمده‌ی فصل‌گرایان روی آن اتفاق نظر دارند: «یک رویداد یک تجربه‌ی بصری است اگر و تنها اگر این رویداد یا یک تجربه‌ی خوب باشد یا یک تجربه‌ی بد»؛ یا به بیان دقیق‌تر، «یک رویداد یک تجربه‌ی بصری است اگر و تنها اگر این رویداد یک تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع باشد یا یک کژنمایی باشد یا یک توهم».^۱ اما آن‌چه مارتین در استدلال خود، تحت عنوان فصل‌گرایی، به ما معرفی کرده است، این شرط است: «یک رویداد یک تجربه‌ی بصری است اگر و تنها اگر این رویداد از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد». حال آیا

و اهمیت معرفت‌شناختی تجربه با آن محتوا توضیح داده می‌شود و نیز، این محتوا است که ما را قادر می‌سازد تا برابر اعیان محیط در موقعیت رابطه‌ای قرار بگیریم (McDowell, "Perceptual Experience: Both Relational and Contentful", *European Journal of Philosophy*, 21(1), 2013). این نظریه از این منظر فصل‌گرایانه است که تجربه‌ی خوب را از لحاظ معرفت‌شناختی به طور بنیادین متفاوت از تجربه‌ی بد می‌داند و از این منظر نوع مشترک محسوب می‌شود که هم تجربه‌ی خوب و هم تجربه‌ی بد را دارای محتوا می‌داند. هم‌چنین نوعی از بازنمودگرایی برون‌گرایانه (Externalist) که معتقد به محتوای شکاف‌دار (Gappy content) است، می‌تواند نوعی فصل‌گرایی به شمار آید (به عنوان نمونه، می‌توان از Tye, M., "Intentionalism and the Argument from No Common Content", *Philosophical Perspectives*, 21(1), 2007 چنین تعبیری را ارائه داد).

۱. در این صورت‌بندی، این مسأله باز است که آیا تجربه‌ی خوب تنها شامل تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع می‌شود یا شامل این تجربه و کژنمایی است.

فصل‌گرایی همان تمیزناپذیری از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع است؟

ادعا این است که چنین نیست. آن مفهوم شناخته‌شده از فصل‌گرایی، به‌طور ضروری فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری را نتیجه نمی‌دهد. بنا به فصل‌گرایی متداول، برای آن‌که یک رویداد یک تجربه‌ی بصری باشد، تنها کافی است تا این رویداد یکی از آن سه نوع (مطابق با واقع، کژنمایی و توهم) باشد؛ اما ضروری نیست تا کژنمایی و توهم از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تشخیص‌ناپذیر باشد. رویدادی را مانند E در نظر بگیرید که یک کژنمایی یا توهم است، اما از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تشخیص‌پذیر است. این رویداد بنا به فصل‌گرایی متداول، یک تجربه‌ی بصری است، اما بنا به فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری یک تجربه‌ی بصری نیست. پس شرط تجربه مبتنی بر فصل‌گرایی متداول با شرط تجربه مبتنی بر تمیزناپذیری هم‌مصادق نیست. در نتیجه، فصل‌گرایی متداول به‌طور ضروری همان فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری نیست.

در توجیه این ادعا می‌توان به این نکته‌ی تکمیلی اشاره کرد که رویدادی مانند E ممکن است. یک کژنمایی یا توهم ممکن است از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تشخیص‌پذیر باشد. به‌طور مثال، این موقعیت را در نظر بگیرید که یک شخص به دیاگرام مولر-لایر^۱ نگاه می‌کند.^۲ این رویداد یک کژنمایی است، و نیز از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تشخیص‌پذیر است؛ چراکه سوژه تشخیص می‌دهد که ویژگی‌هایی که می‌بیند، ویژگی‌هایی نیست که این اشکال در واقع دارند. در این موقعیت‌ها سوژه خطای ادراکی خود را تشخیص می‌دهد، و نیز قادر به تصحیح خطای خود نیست. او می‌داند که رویدادی که از سر گذرانده، یک تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع نیست. در خصوص مورد توهم نیز می‌توان به مورد توهم مناظر ناممکن، مناظری شبیه به طراحی‌های اشرف، ارجاع

1. Müller-Lyer Diagram

۲. دیاگرام مولر-لایر همان مثال مشهور دو پاره‌خط هم‌اندازه است که یکی فلش‌های رو به داخل و دیگری فلش‌های رو به بیرون در دو سر خود دارد. به‌طور متداول پاره‌خط با فلش‌های رو به بیرون بلندتر از دیگری دیده می‌شود. معرفت به این‌که این دو پاره‌خط هم‌اندازه هستند، سبب نمی‌شود تا این دو هم‌اندازه دیده شوند.

داد. در این موارد سوژه می‌تواند تشخیص دهد که رویدادی که از سر گذرانده، تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع نیست. پس کژنمایی و توهم ممکن هستند از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تشخیص‌پذیر باشند.

پس فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری همان فصل‌گرایی متداول نیست. از آن‌جا که مارتین در استدلال خود از شرط فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری بهره برده است، می‌توان نتیجه گرفت که منظور مارتین از «فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است»، فصل-گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری است. در این صورت فرض (۲) به نظر صادق نیست. بنا به فرض (۲)، نباید نظریه‌ی دیگری باشد که، مانند فصل‌گرایی استدلال مارتین، محافظه‌کار باشد. اما از آن‌جا که به نظر فصل‌گرایی متداول نیز به اصل معرفت‌شناختی اساسی‌ای ملزم نیست، پس نظریه‌ی متمایز دیگری وجود دارد که به اندازه‌ی فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری محافظه‌کار است، و از این رو می‌تواند به عنوان دیدگاه پیش‌فرض انتخاب شود. در نتیجه، حتی اگر استدلال مارتین به نحوی قانع‌کننده بازسازی شود، باز نتیجه نمی‌شود که فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری (یا به بیان ساده، فصل‌گرایی مارتین) دیدگاه پیش‌فرض باشد؛ چرا که هم‌چنان گزینه‌های به همان اندازه محافظه‌کار دیگری هستند (مانند فصل‌گرایی متداول) که می‌توانند به عنوان دیدگاه پیش‌فرض در نظر گرفته شوند.

به این ترتیب مشخص شد که استدلال مارتین، دست‌کم تا به این‌جا، چندان پذیرفتنی نیست. هم‌چنین این‌که اگر استدلال مارتین به گونه‌ای اصلاح شود که پذیرفتنی بنماید، باز نتیجه‌ی این استدلال آن نیست که فصل‌گرایی مارتین دیدگاه پیش‌فرض است. در بهترین حالت نتیجه آن خواهد بود که فصل‌گرایی مارتین، نسبت به نظریه‌های نوع مشترک، می‌تواند یکی از گزینه‌های دیدگاه پیش‌فرض باشد.

نتیجه

بنا به استدلال مارتین، فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض برای تبیین تجربه‌ی بصری است. فصل‌گرایی در این استدلال مبتنی بر تمیزناپذیری است. مطابق با آن، یک رویداد یک تجربه‌ی بصری است اگر و تنها اگر در خلال درون‌نگری از تجربه‌ی ادراک مطابق با واقع تمیزناپذیر باشد. در نتیجه‌ی استدلال مارتین، نظریه‌های نوع مشترک متعهد به یک اصل معرفت‌شناختی اساسی هستند: سوژه در قبال تجربه‌ی خود خطاناپذیر است. از این چشم‌انداز نظریه‌های نوع مشترک به لحاظ معرفت‌شناختی غیرمحافظة‌کار هستند. پس فصل‌گرایی، که به لحاظ معرفت‌شناختی محافظه‌کار است، باید به مثابه‌ی دیدگاه پیش‌فرض در نظر گرفته شود.

نقدهایی به این استدلال وارد شده است. نقد اصلی ادعا می‌کند که تمیزناپذیری نه شرط لازم و نه شرط کافی برای تجربه‌ی بصری است. برن و لاگ نیز پنج نکته‌ی انتقادی مطرح می‌کنند. بنا به نکته‌ی (۱)، نتیجه‌ی استدلال مارتین این نیست که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است. بنا به نکته‌های (۲) و (۳)، ممکن است تبیینی از نظریه‌های نوع مشترک ارائه شود که با تبیین مارتین از آن هم‌خوان نباشد (تبیین مارتین از آن بیش از حد سخت‌گیرانه است). نکته‌ی (۴) در واقع همان نقد اصلی است. بنا به نکته‌ی (۵)، فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری خود ملزم به اصل معرفت‌شناختی اساسی دیگری است (از این رو این نظریه نیز غیرمحافظة‌کار است).

بررسی شد که پاسخ‌های مارتین به نقد اصلی به اندازه‌ی کافی شفاف و پذیرفتنی نیستند. از این رو، دست‌کم تا زمانی که مارتین روشن‌گری‌های بیش‌تری در این خصوص بکند، شرط تمیزناپذیری برای تجربه‌ی بصری ادعایی مناقشه‌برانگیز است. پس استدلال مارتین، از آن‌جا که مبتنی بر شرط تمیزناپذیری است، دست‌کم تا زمان رفع ابهامات، به نظر چندان معتبر نمی‌نماید. هم‌چنین نکته‌ی (۱) درست است. استدلال مارتین، اگر معتبر باشد، به‌طور دقیق نتیجه می‌دهد که نظریه‌های نوع مشترک دیدگاه

پیش‌فرض نیستند، نه این‌که فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است. نکته‌ی (۲) نکته‌ای قابل توجه است، اگرچه بسیاری از نظریه‌پردازان رقیب به این نکته عنایتی ندارند (یا به آن اعتقادی ندارند). مارتین در ادامه می‌تواند نکته‌ی (۳) را با روشن‌گری خود برطرف کند. استدلال کردم که نکته‌ی (۵) اشتباه است، یا دست‌کم این که اصل اساسی‌ای که فصل‌گرایی ملزم به آن است، از اصل اساسی مورد بحث کم‌تر اساسی است (این اصل جدید خطاناپذیری کم‌تری را به سوژه‌ی تجربه اعطاء می‌کند).

هم‌چنین در راستای نکته‌ی (۱) توضیح داده شد که اگر استدلال مارتین بخواهد از این نتیجه که «نظریه‌های نوع مشترک دیدگاه پیش‌فرض نیستند»، به این نتیجه برسد که «فصل‌گرایی دیدگاه پیش‌فرض است»، باید دو ادعای دیگر را نیز اثبات کند: (۱) فصل‌گرایی خود ملزم به هیچ اصل معرفت‌شناختی اساسی نیست، و (۲) هیچ نظریه‌ی محافظه‌کار دیگری نیست. حتی اگر ادعای (۱) را بپذیریم، باز ادعای (۲) به نظر چندان قابل دفاع نیست. چنین نیست که هر نظریه‌ای درباره‌ی تجربه‌ی بصری یا نوع مشترک باشد یا فصل‌گرا. هم‌چنین فصل‌گرایی متداول که به جای ابتناء بر تمیزناپذیری، بر مفهوم ترکیب فصلی تجربه‌ها مبتنی است، با فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری مارتین متفاوت (غیرهم‌مصدق) است. از آن‌جا که این فصل‌گرایی نیز به نظر ملزم به آن اصل معرفت‌شناختی اساسی نیست، پس دست‌کم یک نظریه‌ی متفاوت اما به همان اندازه محافظه‌کار دیگر یافته شده است که می‌توان آن را نیز یک دیدگاه پیش‌فرض به‌شمار آورد.

در نهایت به نظر می‌رسد که استدلال مارتین، دست‌کم تاکنون، در توجیه ادعای خود ناموفق است. از این استدلال نمی‌توان نتیجه گرفت که فصل‌گرایی (با توجه به روشن‌گری‌های صورت‌گرفته، فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری) دیدگاه پیش‌فرض است. حتی اگر همه‌ی ابهامات (به‌طور ویژه در خصوص شرط تمیزناپذیری) برداشته شود، آنگاه باز تنها می‌توان نتیجه گرفت که این فصل‌گرایی یکی از دیدگاه‌های پیش‌فرض است، اگرچه شاید بتوان نتیجه گرفت که نظریه‌های نوع مشترک دیدگاه پیش‌فرض نیستند

(چرا که به لحاظ معرفت‌شناختی غیرمحافظة‌کارند). به‌طور خلاصه آن‌که ما، دست‌کم تاکنون، ملزم نیستیم تا فصل‌گرایی مبتنی بر تمیزناپذیری را مفهوم پیش‌فرض تجربه‌ی بصری به‌شمار آوریم.

منابع

- Byrne, A. & H. Logue, "Either/Or", in Haddock, A. and F. Macpherson (eds.), *Disjunctivism: Perception, Action, Knowledge*, Oxford: Oxford University Press, 2008.
- Dretske, F., *Naturalizing the Mind*, Cambridge, MA, The MIT Press, 1995.
- Fish, W., *Perception, Hallucination, and Illusion*, New York, Oxford University Press, 2009.
- Idem, *Philosophy of Perception: A Contemporary Introduction*, Routledge, Taylor & Francis, 2010.
- Hawthorne, J. & K. Kovakovich, "Disjunctivism", *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volumes*, 80, 2006.
- Hinton, J. M., *Experiences: An Inquiry into Some Ambiguities*, Oxford, Clarendon Press, 1973.
- Idem, "Visual Experiences", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009. Originally published in *Mind* (1967), 76 (302).
- Jackson, F., *Perception: A Representative Theory*, Cambridge, Cambridge University Press, 1977.
- Lowe, E. J., "Experience and its Objects", in T. Crane (ed.), *The Contents of Experience: Essays on Perception*, Cambridge, Cambridge University Press, 1992.
- Martin, M. G. F., "The Transparency of Experience", *Mind & Language*, 17(4), 2002.
- Idem, "On Being Alienated", in Gendler, T. & J. Hawthorne (eds.), *Perceptual Experience*, Oxford, Oxford University Press, 2006.
- Idem, "The Reality of Appearances", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge,

- MA, The MIT Press, 2009a.
- Idem, "The Limits of Self-Awareness", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009b. Originally published in *Philosophical Studies* (2004), 120.
- McDowell, J., "Criteria, Defeasibility and Knowledge", *Proceeding of the British Academy*, 68, 1982.
- Idem, "Perceptual Experience: Both Relational and Contentful", *European Journal of Philosophy*, 21(1), 2013.
- Millar, A., "The Idea of Experience", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009. Originally published in *Proceeding of the Aristotelian Society* (1996), 97.
- Robinson, H., *Perception*, London, Routledge, 1994.
- Searle, J., *Intentionality: An Essay in the Philosophy of Mind*, Cambridge, Cambridge University Press, 1983.
- Idem, *Seeing Things as They Are: A Theory of Perception*, Oxford, Oxford University Press, 2015.
- Siegel, S., "Indiscriminability and the Phenomenal", *Philosophical Studies*, 120, 2004.
- Idem, "The Epistemic Conception of Hallucination", in Haddock, A. & F. Macpherson (eds.), *Disjunctivism: Perception, Action, Knowledge*, Oxford, Oxford University Press, 2008.
- Idem, *The Contents of Visual Experience*, New York, NY, Oxford University Press, 2010.
- Smith, A. D., "Disjunctivism and Discriminability", in Haddock, A. & F. Macpherson (eds.), *Disjunctivism: Perception, Action, Knowledge*, Oxford, Oxford University Press, 2008.
- Snowdon, P., "Perception, Vision and Causation", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009a. Originally published in *Proceeding of the Aristotelian Society* (1981), 81.
- Idem, "The Objects of Perceptual Experiences", in Byrne, A. & H. Logue (eds.), *Disjunctivism: Contemporary Readings*, Cambridge, MA, The MIT Press, 2009b. Originally published in *Proceeding of the Aristotelian Society* (1990), 105(1).

- Soteriou, M., *Disjunctivism*, New York, Routledge, 2016a.
- Idem, "The Disjunctive Theory of Perception", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, (Winter 2016 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/perception-disjunctive/>, 2016b.
- Sturgeon, S., "Visual Experience", *Proceeding of the Aristotelian Society*, 98, 1998.
- Idem, "Disjunctivism about Visual Experience", in Haddock, A. & F. Macpherson (eds.), *Disjunctivism: Perception, Action, Knowledge*, Oxford, Oxford University Press, 2008.
- Tye, M., "Intentionalism and the Argument from No Common Content", *Philosophical Perspectives*, 21(1), 2007.